

حق انتشار آزاد است



بخشی از کامنت‌های آنارشستی در زیر مقالات سایت روشنگری بصورت احکام کلی

سهمی در منسجم کردن دیدگاه آنارشسیم کمونیستی

نیکو

نیکو
بخشی از کامنت‌های آنارشستی در زیر مقالات سایت روشنگری بصورت احکام کلی
سهمی در منسجم کردن دیدگاه آنارشسیم کمونیستی
10 آذر 1404

بخشی از کامنتهای آنارشیستی در زیر مقالات سایت روشنگری بصورت احکام کلی درباره متن

مطالب این متن بصورت صدها کامنت در سایت روشنگری وجود دارد. این متن کوششی است برای جمع آوری اکثر مطالب آن کامنتها و ارائه آنها بصورت احکام کلی.

معنی ارتجاع و انقلاب در کامنتها

- ارتجاع همان اقتدارگرایی و استثمارگری اش است. این رفتار مانع ثبات و آسایش قربانیانش می شود و روند تکامل ذهنی قربانیانش را به نفع تکامل طبقه خود مختل و منحرف میکند.

- اقتدارگرایی، استثمارگری را حفظ و تضمین می کند و هر دو لازم و ملزوم هم هستند نه یکی تعیین کننده دیگری.

- اشکال عمده و مشخص ارتجاع در جوامع امروز هست: سلسله مراتب (هیراشی)، مردسالاری، بردگی مزدی، امپریالیسم، تعصبات، تبهکاری و ترویج خرافات و افکار غیر علمی و ضد علمی.

- تمام عناصر ارتجاع با هم عمل میکنند و همگی یک کل ارگانیک را بوجود آورده اند که منطق وجودی شان اقتدارگرایی-استثمارگری است. اگر همه وجوه ارتجاع عقب نشینی کند، اما فقط یک وجه باقی بماند، از انجا که اصل اقتدارگرایی-استثمارگری از بین نرفته، آن وجوه امکان بازگشت پیدا میکنند.

- انقلاب نفی ذهنی و عملی ارتجاع با تعریف فوق است.

- آزادی فقط و فقط از طریق انقلاب ممکن است.

- روابط آزاد شده انسانها از طریق انقلاب، روابطی است که در آن اقتدارگرایی-استثمارگری وجود ندارد. در روابط آزاد انسانها، شیوه اداره روابط گروهی فقط و فقط بر اساس روابط شورایی-کلکتیو می تواند باشد که روابطی ست غیر سلسله مراتبی.

- روابط شورایی-کلکتیو روابطی است که در آن هر فرد بطور مستقیم در تصمیم گیریهای گروه شرکت میکند و از این طریق سرنوشت زندگی اجتماعی خود را تعیین میکند.

- انقلاب صرفا سرنگونی رژیمها نیست. سرنگونی یا انقلابی است و یا ارتجاعی.

- سرنگونی انقلابی رژیمها محصول تحول انقلابی ذهن قربانیان آنها علیه کلیت ارتجاع ست.

ماهیت این سرنگونی و شیوه عملش با ماهیت سرنگونی های ارتجاعی کاملا متفاوت است.

- سرنگونی ارتجاعی معمولا جنایتکارانه است زیر سرنگون کنندگان ذهنیت انقلابی ندارند، اما سرنگونی انقلابی جنایتکارانه نیست و با هدف بوجود آوردن وحدت در جامعه انسان صورت میگیرد.

- سرنگونی های ارتجاعی فقط نوع صاحبین اقتدار را تغییر میدهد، ولی سرنگونی انقلابی

اقتدارگرایی-استثمارگری را از بین می برد.

- ذهنیت انقلابی، بر اساس تعریف فوق، ذهنیتی آنارشیستی کمونیستی است.

- تکامل انسان با نفی اقتدارگرایی و استثمارگری در حقیقت تحقق عینی ذهنیت آنارشیستی-

کمونیستی در انسانهاست نه تحقق ذهنیت اقتدارگرایی (ارتجاعی) که ما در وضع موجود شاهد عینیتش هستیم و تجربه میکنیم.

- هیچ انقلابی در تاریخ هنوز وجود نداشته، هر چه بوده تکامل اقتدارگرایی-استثمارگری بوده است.

- تکامل انقلابی گرایش به همیاری و کمک متقابل در انسانهای قربانی است، ارتجاع نفی این گرایش.

- از لحاظ اخلاق در فرهنگ، انقلاب روند از بین بردن سلطه بدی ها و مسلط کردن خوبی ها بر جامعه است. خوبی و بدی تقریباً در تمام موارد نسبی نیستند و خط جدا کننده آنها تقریباً برای همه روشن است.

وضعیت تکاملی نوع انسان بیمارگونه است

- از آنجا که تکامل انسان تاکنون با حاکمیت ارتجاع همراه بوده، جامعه انسان، در مقایسه با سایر جانوران، بیمار بوده است. بیماری در این است که بجای حفظ و پرورش نوع خود، از طریق اقتدارگرایی، علیه نوع خود عمل میکنیم.

- مقایسه انسان با شامپانزه آموزنده است. شامپانزه ها که یکی از انواع نزدیک به ما ”انسانهای خردمند“ (هومو سپین) هستند، دارای جنس مذکر اقتدارگرایی خشن و انحصار طلب می باشند، اما ذهن آنها بدرجه ای تکامل نیافته که از طریق تثوریزه کردن رفتارهای خود، جامعه ای بسازند که در آن سلطه طبقاتی وجود داشته باشد، یعنی جامعه ای که این رفتارها در آن ها نهادینه شده و در چارچوب اقتدارگرایی تکامل فرهنگی و نظری پیدا کرده باشد. اما، ما ”انسانهای خردمند“، بگونه ای تکامل پیدا کردیم که بتوانیم تحت سلطه درآوردن و استثمار کردن هم نوع خود را تثوریزه و نهادینه کنیم. این پلیدی عالمانه هزاران سال است که حیوانات و انسانها و محیط زیست را تخریب میکنند.

- جهت تکاملی روند موجود در جامعه انسان عامدانه بوده است و نه خودبخودی.

- روند فعلی به جامعه آنارشستی کمونیستی منجر نمی شود و بدون آگاهی و اراده آنارشستی کمونیستی برای خروج از آن راه دیگری وجود دارد.

- تکامل جامعه انسان تاکنون بر اساس تکامل ارتجاع (تعرف در بالا) بوده است.

- تاکنون، مقاومت در مقابل ارتجاع مغلوب بوده و باعث تطبیق مرتجعین با شرایطشان شده است، بطوریکه آنها تاکنون تاریخ سازان اصلی جامعه بوده اند.

مارکسیسم و تکامل

- ماتریالیسم تاریخی مارکس انقلاب را توضیح نمی دهد، تکامل ارتجاع جامعه را صرفاً در بعد اقتصادی توضیح میدهد. در این اندیشه، نقش خلاقیت و کلا فرهنگ سازی به اشتباه تابع روابط اقتصادی شده است در حالیکه وجود روابط اقتصادی بدون وجوه اخلاقی و خلاقیت در فرهنگ، ممکن نیست.

- حذف نقش اخلاق و خلاقیت در نگرش مارکس و انگلس به تکامل جامعه، توضیح دهنده جنایتکار شدن احزاب و دولتهای هوادارانشان است.

- وجود اخلاق و اعمال جنایتکارانه در تاریخ مارکسیسم، محصول اندیشه غیر نقادانه مارکس و انگلس به اقتدارگرایی و توجیه آن است.

- مشکل بزرگی که ماتریالیسم تاریخی بوجود می آورد این است که استثمارگر و استثمارگر را انقلابی جلوه میدهد.
- دیکتاتوری پرولتاریای مارکس در حقیقت همان دیکتاتوری مارکسیستهاست.
- دیکتاتوری پرولتاریای مارکس از سرمایه داری دولتی نمی تواند فراتر رود.
- ماتریالیسم دیالکتیک فلسفه مارکس نیست، اختراع هواداران مارکس است.
- مارکس در حقیقت از فلسفه کناره گیری کرد و راه علم را در پیش گرفت. مارکس هیچ اثری ندارد که در آن ماتریالیسم دیالکتیک را توضیح داده باشد.
- اثر علمی مارکس کتاب "سرمایه" اوست که بدرستی کنه استثمارگرانه بودن اقتصاد سرمایه داری (بردگی مزدی) را توضیح داده است.
- دیدگاه مارکس در ارتباط با اقتصاد سرمایه داری از آثارشسته های زمان خودش علمی تر و دقیق تر بود.
- وقتی به مارکسیسم فکر میکنیم، میتوانیم آنرا از افکار مارکس جدا کنیم، زیرا مارکسیستها نتوانسته اند مارکسیسم واحدی را معرفی کنند، اما افکار مارکس بصورت واحدی متعلق به خود او بود.

دولت

- تمام دولتهای تاکنونی ارتجاعی بوده اند. دولت اساسا نهادی است برای حفظ ارتجاع (اقتدارگری-استثمارگری).
- دولت ابزار سلطه یک طبقه بر طبقه دیگر نیست، بلکه اساسا ابزار ارتجاعیون است برای مغلوب کردن مقاومت قربانیان.

امپریالیسم ذهنیت و عینی است واقعی

- امپریالیسم صرفا تعرض یک کشور به کشور دیگری نیست. امپریالیسم این ایده است که جامعه ای دیگر یا باید نابود شود و یا تحت سلطه ارتجاع قرار بگیرد.
- جنگهای تاکنونی و کودتاها و سایر دشمنی های مابین کشورها، قوما و نژادها بیان وجود امپریالیسم (استعمار و نواستعمار) بوده و از ریشه ارتجاعی و در خدمت مرتجعین است.
- دولت آمریکا، دولتهای هم پیمان و سرسپرده صنعتی اش در اروپا و ژاپن و سایر کشورهای نیمه مستعمره اش، مثل عربستان، پاکستان، ترکیه و خیلی دیگر، قطب امپریالیستی غربی را تشکیل میدهند. دولتهایی مثل چین و روسیه و نزدیکانشان مثل ایران و ونزوئلا و کره و غیره نیز یک کمپ امپریالیستی هستند، اما ضعیفتر. میتوان فعلا به این قطب دوم گفت قطب امپریالیستهای شرقی.
- امپریالیستهای غربی فعلا امپریالیستهای متعرض هستند. آنها در پی سرسپرده کردن جامعه چین و روسیه و کشورهایی مثل ایران می باشند. قطب امپریالیستی شرقی فعلا در وضعیت دفاعی قرار دارد.
- انقلاب علیه امپریالیستها تنها از طریق انترناسیونالیسم زنان و کارگران آتارشیست کمونیست امکان موفقیت خواهد داشت نه از طریق مبارزه ناسیونالیستی، همکاری با انواع مرتجعین وطن پرست، و غیره.

– کلا، آزادی از ارتجاع خودی و جهانی، بدون انقلاب جهانی آنارشیستی کمونیستی، بدست نمی آید.

– جامعه آنارشیستی کمونیستی نمیتواند کشور داشته باشد. در این نوع جامعه، دیدگاه این است که همه قومها و ملیت ها بعلت انسان بودن و همیاری و همکاری با هم درآمیخته می شوند و مرزی بین آنها قابل تصور نیست.

– مرزها ابداعات تاریخی مرتجعین بوده است تا زنان و استثمارشوندگان دیگر را فقط برای خود نگه دارند. این طبیعت ناسیونالیسم، نژاد پرستی و تعصب قومی هم هست.

– اگر تعرض امپریالیستی برای مهاجرت و بیرون انداختن اهالی بومی نباشد، برای ارباب شدن بر زنان و کارگران قربانی است.

درباره اقتصاد و استثمار

– علم اقتصاد مرتجعین جامعه، علم کاملی نیست چون بر پایه تعریف کار و استنتاج مفهوم ارزش از آن و مهمتر استثمار کردن نیروی کار زنان و کارگران نیست. دیدگاه اقتصادی مارکس و نزدیکان ش و آنارشیستهای قبل از او، بدرستی کنه استثمارگرانه بودن جامعه سرمایه داری را توضیح میدهند، ولی دیدگاه اقتصادی مارکس از همه کامل تر و در توضیح کنه سرمایه داری فرموله تر و روشن تر است.

– مکتب نولیرالیسم پایان مکتبهای نیمه علمی اقتصاد سرمایه دارهاست. اقتصاددانان سرمایه دارها هرگز نتوانستند اثبات کنند که سرمایه داری سیستمی باثبات است.

– اقتصاد مارکس تمام جامعه سرمایه داری را توضیح نمیدهد، فقط کنه آنرا توضیح میدهد. میتوان پدیده های اقتصادی سرمایه داری را بر این مبنا فهمید و توضیح داد.

– تنها راه ثبات پایدار اقتصادی در جامعه معاصر، از بین بردن سرمایه داری (بردگی مزدی) و برقراری روابط اقتصادی آنارشیستی کمونیستی بجای آن است.

– سیستم اقتصادی شوروی سابق، چین، سیستم اقتصادی سوسیال دموکراتیک و یا دموکراسی سوسیالیستی، در حد سرمایه داری دولتی بودند و هستند و نمیتوانند بردگی مزدی را نفی کنند.

– سرمایه داری دولتی یعنی دولتی کردن مالکیت بر وسایل تولید همراه با حفظ کار مزدی.

– اقتصاددانان سرمایه داران (نولیرالیسم و غیر نولیرال) میدانند که دیگر نمیتوانند ثبات اقتصاد سرمایه داری را اثبات کنند، برای همین دیگر هیچ مکتبی اختراع نمیکند و کارشان فقط کاهش بحران و ضررهای بی ثباتی سیستم موجود است.

– سیستم اقتصادی همه اقتصاددانان سرمایه داران به فرمول اصلی سرمایه داری در دیدگاه مارکس قابل تجرید است و با آغاز از این فرمول میتوان نشان داد که این سیستم راه حلی برای خروج از تضاد اصلی اش ندارد مگر با انحصار گری مطلق که در تناقض با اصل سرمایه داری اش قرار میگیرد و به بردگی صنعتی تبدیل می شود.

– اقتصاد رفاه در اروپا هم همیشه راهی برای کاهش ضررهای سیستم به زنان و کارگران بوده است. این آخری از طریق مارکسیستهای سوسیال دموکرات و بعدا حتی غیر مارکسیست سوسیال

– تا به امروز، پاسخهای ارتجاع به گرایش به انقلاب خشونت آمیز بوده است، اما گرایش به انقلاب تاکنون بصورت گرایشی جامع فرهنگی آنارشیستی کمونیستی نبوده، بلکه گرایشی صرفا سیاسی و خام و بدون پشتوانه فرهنگی منسجم بوده است.

– از لحاظ علمی در انسان شناسی، میتوان استدلال کرد که انقلاب اجتماعی (نه صرفا سرنگونی)، انقلاب به معنای تکامل انقلابی (نه ارتجاعی) انسان و در حقیقت یک انقلاب فرهنگی ست.

در ارتباط با آترناتیو سیستم اجتماعی روژاوا برای ایران

– جامعه روژاوا جامعه ای است که بر اساس کیش شخصیت، یعنی شخصیت اوجلان بنا شده. این آتوریت معنوی در ضدیت با اصل استقلال ذهنی لازم در آنارشیسم است.

– افکار اوجلان در دفاعیات ش پر است از عبارت پردازی های متناقض و نامفهوم و حتی دارای احکامی اشتباه.

– اگر فرض کنیم روژاوا پراتیک افکار اوجلان است، این جامعه را باید بطور مشخص مطالعه کرد و دید در ارتباط با اقتدار و استثمار چکار میکند.

– تا آنجا که میدانیم، در روژاوا، نفت در دست امپریالیستهاست، ارتش با کمک امپریالیستهای آمریکائی سروسامان داده شده و بدون حضور آنها در خطر نابودی است. در آنجا مالکیت خصوصی بر وسایل تولید وجود دارد (سرمایه داری یا بردگی مزدی) و نفی نمی شود و تجار ثروتمند هم وجود دارند.

– گزارش شده که در روژاوا تعاونی ها و خودگردانی ها وجود دارد. بسیار عالی، ولی باید دید که اینها چند درصد اقتصاد هستند و رشد اقتصادی روژاوا رشد تعاونی هاست یا رشد بخش سرمایه داری آن. اینکار، کاری علمی ست، نه فلسفه بافی.

– در ارتباط با روژاوا نباید حماسه سازی کرد و جامعه روژاوا را باید با دقت علمی مطالعه نمود.

– امپریالیستها از دموکراسی خواهی و آزادیخواهی های کم عمق برای انقلاب مخملی استفاده میکنند تا با شورش و سرنگونی مخالفان خود، بر کشورهای قربانی مسلط شوند. مثالها: انقلابهای مارکسیستی در کشورهای کم توسعه یافته در دوران شوروی و انقلابهای رنگین دموکراتیک در اروپای شرقی علیه کمونیسم کاذب بلوک شرق مارکسیستی.

– صاحبان اقتدار در جامعه ایران، چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون، اذهان زنان و کارگران را از طریق بوجود آوردن ایدئولوژی ها، مثل اسلام، مارکسیسم، لیبرالیسم، فاشیسم و غیره، مهندسی عقیدتی میکنند تا توانایی های خود مدیریتی (شورائی- کلکتیو) در آنها پرورش پیدا نکند و همیشه دنبال یک ارباب و رهبر و رئیس و شخصیت بگردند که در واقع خود آن ایدئولوگها هستند.

– مهندسی فکری، بوجود آوردن ذهنیت بردگی و قرار دادن زنان و کارگران ایران در تشکلات سلسله مراتبی، تضمین میکند که نه تنها استثمار زنان و کارگران براحتی صورت پذیرد، بلکه به صورت سرباز نیز برای ژنرالهای مرتجعین حاکم آدم بکشند و کشته شوند.

– دموکراسی در ایران، مثل دیکتاتوری اش، مریض و وابسته به قدرتهای جهانی خواهد بود، زیرا مرتجعین سکولار ایرانی توان علمی و تکنولوژی و قدرت نظامی شبیه به غرب را ندارد تا از اربابان جهان مستقل بمانند. این دموکراسی، دموکراسی ی کاذب است. نمونه دموکراسی های کاذب کشورهایی مثل ترکیه، مکزیک، پاکستان، بنگلادش و غیره هستند.

– سرنگونی رژیم ایران بدون وجود ذهنیت انقلابی در زنان و کارگران، سرنگونی ارتجاعی است. ذهنیت انقلابی از طریق فعالیت انقلابی بوجود می آید.

– فعالیت انقلابی از طریق نقد و نفی ارتجاع در محل کار و زندگی ممکن است. در شرایط فعلی، زنان و کارگران ایران و منطقه و جهان ذهنیت انقلابی (آنارشستی- کمونیستی) ندارند و دعوت اپوزیسیون برای سرنگونی نه تنها جنایتکارانه است، بلکه همسوئی است با امپریالیستهای دشمن رژیم ایران.

– آزادی زنان و کارگران ایران بدون آزادی زنان و کارگران منطقه و جهان از شر ارتجاع ممکن نیست، زیرا ارتجاع امروز کاملاً امپریالیستی شده و امپریالیستها بر تمام جوامع جهان حاکم هستند.

– ارتجاع و انقلاب طبیعتی ارگانیک دارد. بدون نفی ارگانیک ارتجاع، ارتجاع در اشکال باقی مانده رشد میکند و خود را در تمامیت ش احیا می نماید. برای همین است که آنارشیهستهای مدرن دائماً بر انقلاب اجتماعی تاکید ورزیده اند تا انقلاب سیاسی.

– میتوان و لازم است که ارتجاع را در ابعاد معینی به عقب نشینی وادار نمود که هست رفرم. اما رفرم انقلاب نیست. انقلاب باید مستمر و پیگیر باشد تا شر ارتجاع (اقتدارگرایی و استثمارگری) از جامعه بشر کنده شود. بازدارندگان این استمرار و پیگیری، ضد انقلاب هستند. – انقلاب آنارشستی- کمونیستی نه بر اساس خشونت است و نه بر اساس نفرت و انتقام. این انقلاب بر اساس گفت و شنود منطقی و علمی و بوجود آوردن روابط دوستانه، رفاقت و همکاری در میان زنان و کارگران است.

– معقول است که بگوئیم خشونت در انقلاب انتخاب ارتجاع است نه قربانیان انقلابی شده. توده های انقلابی شده زن و کارگر تعیین میکنند که کجا، کی و تا چه حد دست به خنثی کردن خشونت مرتجعین از طریق خشونت بزنند. به عبارت دیگر، خشونت در انقلاب، یک قاعده نیست، یک رویکرد در یک شرایط معینی است که قابل پیش بینی نیست.

دموکرات سیاست گذاری میشد. این گروه، مخصوصاً مارکسیستهای آن، امروزه، خود را “چپ” می نامند نه کمونیست.

– شیادان سیاسی موسوم به چپ و راست دولت گرا دائماً مشغول مهندسی کردن ذهن زنان و کارگران و سیاه لشکر سازی از آنها هستند تا سیستم ارتجاعی شان (اقتدار- استثمارشان) از کار نیافتند.

– دموکراسی را مرتجعین کشورهای صنعتی غربی برای مدیریت تضادهای درونی خود، مدیریت تضادهایشان در مقابل مقاومت زنان و کارگران و مدیریت تضادهایشان در مقابل مقاومت استثمارشوندگان درست کرده اند. این دموکراسی واقعی است، اما بهیچ عنوان متعلق به زنان و کارگران آگاه جوامع موجود نیست.

جمهوری اسلامی ایران و مسئله سرنگونی و دموکراسی

– دولت ایران از لحاظ سیاسی مستقل از امپریالیستهای، اما بعلاوه سیاستهای ارتجاعی داخلی و خارجی خود بد نام است و امکان تداوم استقلال خود را ندارد و از لحاظ سیاسی مجبور خواهد بود که سرسپردگی یکی از امپریالیستها را بپذیرد.

– جمهوری اسلامی انتخاب کرد که در تضادش با امپریالیستها مستقل از ارتجاعیون سکولار عمل کند و سکولارها را، چه استقلال طلب و چه غیر استقلال طلب، سرکوب و مغلوب و مطیع کند.

– مرتجعین سکولار در مقابل جمهوری اسلامی مقاومت میکنند و طیف وسیعی را تشکیل میدهند که طیفی است که جناح چپ آن مارکسیستهایست و جناح راست آن نازیسم ایرانی. لازم به ذکر مجدداً است که این طیف ارتجاعی است، زیرا اساساً اقتدارگراست.

– گرچه مارکسیستهای ایرانی هم مدعی هستند که در فاز دوم کمونیسم استثمارگری را از بین می برند، اما اقتدارگرا بودن آنها مانع این حرکت آنهاست و آنها را عملاً در مقابل انقلاب قرار میدهد.

– دموکراسی خواهی در ایران و تمام کشورها در شکل عام فعلی اش ارتجاعی است.

– این یک شیادی است که دولت جمهوری پارلمانی مسئله بردگی زنان و کارگران را حل میکند، در حالیکه زنان و کارگران میتوانند خودشان محل کار و زندگی خود را بدون دولت که یک مرکزیت دارای سلطه است، مدیریت کنند. مطمئناً، ذهنیت فعلی زنان و کارگران ایران دارای چنین خصوصیتی نیست.

– یک انتقاد از سیستم شورائی- کلکتیو مدیریت نهادهای اقتصادی، بزرگ و وسیع بودن نهادهای اقتصاد است. این نقد، روابط ارتجاعی را پیش فرض قرار میدهد و استدلال میکند که روابط شورائی- کلکتیو فقط در نهادهای کوچک ممکن است. ولی، تضاد بین بزرگ بودن اقتصاد با شیوه شورائی- کلکتیو مدیریت، فقط در زمانی تضادی واقعی است که از قبل زنان و کارگران سرکوب، مطیع و فاقد اختیار سازماندهی تولید شده باشند.

– تمام نهادهای اقتصادی بزرگ را میتوان به نهادهای کوچکتر مرتبط با هم تقسیم کرد و بصورت شورائی- کلکتیو مدیریت نمود. میتوان استدلال کرد که اندازه بزرگ نهادها از ارتجاعی بودن اقتصاد کنونی است.